

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ارزیابی بیان سوم در استدلال به روایت سکونی

بحث در این بود که آیا از این روایت سکونی می‌توانیم استفاده کنیم که معاملات صبی در اشیاء سیره صحیح است یا خیر؟ بیان استدلال را گفتیم که به سه بیان به این روایت استدلال شده و رسیدیم به بیان سوم.

بیان اول و دوم را مورد مناقشه قرار دادیم. بیان سوم این بود که این نهی‌ای که در این روایت وارد شده به قرینه‌ی تعلیلی که در این روایت است يك نهی تنزیه‌ی و کراهتی است، و اگر این نهی يك نهی تنزیه‌ی و نهی کراهتی باشد روایت دیگر دلالت بر بطلان ندارد، یعنی معامله‌ی با صبی کراهت پیدا می‌کند، اما باطل نیست. برای اینکه این بیان سوم را ببینیم درست است یا نه؟ اینجا چند مطلب باید مورد تحقیق قرار بگیرد.

مطلب اول این است که مراد از کسب در این روایت چیست؟ «نهی النبي عن کسب الإماء و عن کسب الغلام الصغیر» آیا مراد از کسب، کسب به معنای مصدري است مثل تجارت کردن و معامله کردن؟ یا مراد از کسب مکسوب است.

دیدگاه مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) در مکاسب فرموده است که ما اگر کسب در این روایت را به معنای مصدري بگیریم می‌توانیم روایت را به معنای کراهت بگیریم و در نتیجه از روایت استفاده کنیم معامله‌ی صبی صحیح است، اما شیخ می‌فرماید به نظر ما کسب در این روایت به معنای اسم مصدري است، به معنای مکسوب است. مکسوب یعنی آنچه را که صبی تحصیل کرده و در ید او الآن وجود دارد. فرموده اگر کسب به معنای مکسوب باشد که مکسوب یعنی «ما حصله الصبی» آنچه صبی تحصیل کرده «إما من طریق الإلتقاط» يك لقطه‌ای بوده که پیدا کرده «أو بسبب الإجارة الصحيحة من قبل المولي أو عن طریق الإجارة الفاسدة» بالأخره آن مالی که صبی به دست آورده «نهی النبي» از این مال، بحث تجارت و معامله کردن نیست تا بگوئیم از روایت صحّت معامله‌ی با صبی را استفاده می‌کنیم. اگر کسب به معنای مصدري باشد آن وقت نهی را هم نهی کراهتی گرفتیم، نتیجه این می‌شود که معامله کردن با صبی کراهت دارد. نتیجه این است که اصل معامله با صبی صحیح است اما کراهت دارد ولی اگر کسب را به معنای مکسوب گرفتیم دیگر دلالت بر صحّت معامله ندارد، می‌گوید این مالی که در دست صبی است را شما تصرف نکن، چون اگر لقطه‌ای نباشد و اجاره‌ای نباشد ممکن است این صبی دزدی کند، لذا شما از تصرف در این مال اجتناب کن. مرحوم شیخ در کتاب مکاسب می‌خواهند بفرمایند این روایت ظهوری در معامله کردن با صبی اصلاً ندارد و ناظر به کسب صبی نیست تا ما بیائیم از این روایت استفاده کنیم اصل معامله کردن با صبی صحیح است.

اشکالات: اینجا چند اشکال به مرحوم شیخ وارد است؛

اولاً اینکه کسب ظهور در همان اکتساب و تجارت دارد، اگر ما بخواهیم کسب را به معنای مفعول یا مکسوب بگیریم این نیاز به

قرینه دارد و اینجا ما قرینه بر این معنا نداریم.

اشکال دوم این است که بالأخره تصرف در این مال به چه نحوی می‌خواهد باشد؟ این تصرف یا به این نحو می‌خواهد باشد که ما از او استفاده کنیم که او برای ما اباحه را اثبات کند! آیا صبی يك مالي را که حيازت کرده می‌تواند برای دیگری اباحه کند؟ بالأخره باید به یکی از این انواع باشد و از همه مهم‌تر این است که خود مرحوم شیخ انصاری (اعلي الله مقامه الشریف) در همین مباحث تصریح می‌کنند به اینکه قبض صبی کلا قبض است، اگر بگوئیم قبض صبی کلا قبض است حتی آنجایی که صبی بیاید مالی را حيازت کند يك بالغی می‌تواند از او بگیرد و برای خودش بردارد چون قبض او کلا قبض است. بالأخره الآن این حيازت و قبضی که کرده، بالأخره این را شما باید معتبر بدانید در حالی که خود شما در همین کتاب مکاسب، در همین بحث تصریح فرمودید به اینکه قبض صبی اعتبار ندارد. پس مجموعاً اگر ما به معنای مکسوب هم بگیریم در نهایت یا برمی‌گردد به اینکه قبضش را معتبر بدانیم، خلاف مبناي خود شیخ است، یا برمی‌گردد به اینکه مطلق تصرف را بگوئیم جایز است منتهی به نحو کراهتی، یکی از تصرفات معامله کردن با صبی است و بنابراین باید بگوئیم روایت ظهور در همین کسب به معنای اکتساب دارد، به معنای مصدري دارد.

تا اینجا اگر از ما سؤال کنند که نهی عن کسب الصبی، می‌گوئیم مراد همان اکتساب است و ظهور در تجارت دارد، قرینه سیاق هم که در صدر روایت دارد نهی عن کسب الإماء، آن هم ظهور در اکتساب و ظهور در معامله دارد، لذا بگوئیم این هم مراد همین تجارت و اکتساب کردن است، اینکه ما بخواهیم کسب را در اینجا به معنای مکسوب بگیریم درست نیست.

بر فرضی که کسب را به معنای اکتساب گرفتیم، آیا از روایت استفاده می‌کنیم تجارت استقلالی با صبی مورد کراهت است؟ و در نتیجه استفاده می‌شود که اصل تجارت استقلالی صحیح است ولی کراهت دارد یا از روایت استفاده می‌شود تجارت تبعی.

دیدگاه مرحوم خوئی [1]

مرحوم آقای خوئی با مرحوم امام اینجا با هم يك اختلافی دارند؛ مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند اگر ما کسب در این روایت را به معنای مصدري یعنی به معنای اکتساب گرفتیم، اما باز مراد آن اکتساب تبعی است، یعنی آنچه را که صبی با اذن ولی‌اش برای احتیاجات ولی و رفع احتیاجات ولی انجام می‌دهد، ایشان در کتاب مصباح الفقاهه می‌فرماید این کسب اگر به معنای مصدري باشد مراد همان کسب متعارف است، کسب متعارف یعنی مباشرة الصبی التجارة عند احتیاج ولیه إلی ذلك، إلا أن هذه المباشرة لیست مباشرة إستقلالیة این مباشرت استقلالی نیست، بل مباشرة تبعیة، چون صبی احتیاجات ولی را می‌خواهد برطرف کند، پس معلوم می‌شود که اصل معامله را خود ولی می‌خواهد انجام بدهد و صبی عنوان آلیت را دارد. مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند مراد از اکتساب تجارت تبعی و غیر استقلالی است و اگر مراد این باشد دیگر روایت دلالت بر صحّت معامله صبی به نحو استقلالی ندارد، دلالت دارد بر صحّت معامله صبی به نحو تبعی. می‌فرمایند صبی چون در مقام - قرینه‌ای که بر مدعایشان می‌آورند این است - رفع احتیاج ولی است به جای اینکه این ولی به مغازه برود و این جنس را بخرد صبی را می‌فرستد، صبی عنوان آلت را پیدا می‌کند، کالاله می‌شود. ایشان می‌فرماید امام معصوم (علیه السلام) فرموده این کراهت دارد برای اینکه اگر این صبی نتواند چیزی برای ولی‌اش گیر بیاورد دزدی می‌کند! این فرمایش ایشان است.

دیدگاه مرحوم امام خمینی [2]

فرمایشی که امام (رضوان الله علیه) دارند این است که می‌فرمایند این روایت دلالت بر صحّت معاملات صبی دارد، چون نهی تنزیهی است دلالت بر صحّت معاملات صبی دارد. اما دیگر بحث اینکه ما از این روایت تجارت و معامله تبعی را بخواهیم به دست بیاوریم چنین چیزی در کلام ایشان نیست! می‌فرمایند ما از روایت استفاده می‌کنیم معامله صبی صحیح است. فقط يك نکته‌ی اجتهادی در اینجا وجود دارد که آن سبب می‌شود که ما از روایت معامله صبی به اذن ولی را استفاده کنیم. می‌گویند صبی خودش معامله انجام بدهد منتهی به اذن الولي، عبارتشان این است «لا إطلاق فیها بالنسبة إلی مطلق معاملات لکونها فی

مقام بیان حکم کراهه کسب من لا يحسن الصناعة فلو احتمل اعتبار شرط في صحة معاملاته لا يمكن دفعه بها فالقدر المتيقن منها صحتها باذن الولي».

دیدگاه مختار

به نظر ما هم فرمایش مرحوم آقاي خوئي قابل مناقشه است و هم فرمایش امام؛ فرمایش آقاي خوئي كه بگوئيم روايت اصلاً بحث آليت صبي را مطرح مي‌كند و از روايت استفاده كنيم همين آيتش هم كراهت دارد، اولاً احدي از فقها بر طبق اين فتوا نداده، اگر صبي را آلت معامله‌اي قرار بدهند و معامله بين دو تا بايع انجام مي‌شود، هيچ كس نگفته اين كراهت دارد و اين توهم كراهتش هم نمي‌شود، آلت بودن مثل كالعدم بودن است، اينكه ما بگوئيم اين كراهت هم دارد درست نيست! و اصلاً در اين روايت هيچ ايهام و قرينه‌اي وجود ندارد كه مراد مباشرت استقلالي نيست و مراد آليت صبي در معاملات است.

اما نسبت به فرمایش مرحوم امام تعجب است كه چرا ايشان اينجا مسئله‌ي قدر متيقن را مطرح كردند! اولاً روايت ظهور در كسب صبي دارد، كسب صبي اطلاق دارد، كسب صبي يعني چه با اذن ولي و چه بدون اذن ولي.

در اين روايت «لكون كونها في مقام بيان حكم كراهه كسب من لا يحسن صناعة» اين چطور دليل مي‌شود بر مدعاي شريف ايشان. روايت در مقام بيان كراهت كسب صبي‌اي است كه لا يحسن الصناعة، اما اين قرينه نمي‌شود بر اينكه آن صبي‌اي كه لا يحسن الصناعة است آنجايي هم كه كراهت دارد آنجايي است كه به اذن الولي باشد.

روايت را در فضاي ذهني خودتان خوب قرار دهيد «نهي النبي(ص) عن كسب الغلام الذي لا يحسن صناعة» اين روايت است، صبي‌اي كه يك كاري بلد نيست انجام بدهد تا پول حلال به دست بياورد از معامله كردن با اين نهي شده، در اينكه اين نهي كراهتي است تقريباً اتفاق است و بحثي وجود ندارد «فإنه إن لم يجد سرق» قرينه بر اين معناست، اما حالا كه كسب را به معنای مصدري مي‌گيريم يعني معامله كردن و معامله با خود صبي به نحو استقلالي بدون اذن ولي. تعجبم اين است كه خود امام در عبارت قبل فرمودند مفهوم روايت اين است كه اگر صبي يحسن صناعة اين كراهت ندارد، در جايي كه صبي يحسن صناعة يك صبي مميزي است كه كار بلد است و صنعتي را بلد است، مفهوم روايت مي‌گويد معامله كردن با اين صبي كراهت ندارد، معامله كردن با صبي‌اي كه لا يحسن صناعة كراهت دارد! حالا بيائيم هر دو را بگوئيم در فرض اذن ولي است. آنجايي كه يحسن صناعة با اذن ولي كراهت ندارد. آنجايي هم كه لا يحسن صناعة باز هم در فرض اذن ولي كراهت ندارد، اين چه انسجامي در آن وجود دارد و چه تناسب وجود دارد؟ تناسب در جايي است كه اذن ولي را كنار بگذاريم، به اطلاق خود روايت تمسك كنيم، اساساً مكرّر خوانديم جايي كه اطلاق لفظي وجود دارد ديگر نمي‌شود به قدر متيقن تمسك كرد، اينجا كسب الصبي اطلاق دارد يعني چه با اذن ولي و چه بدون اذن ولي.

اينكه در مقام كراهت كسب من لا يحسن صناعة است قرينه نمي‌شود بر اينكه اين اطلاق از بين برود، بنابراين مي‌گوئيم روايت مي‌گويد صبي‌اي كه يحسن صناعة معامله‌ي با او كراهت ندارد، صبي‌اي كه لا يحسن صناعة معامله‌ي با او كراهت دارد، نه بحث آليت اينجا مطرح است و نه مسئله‌ي اذن ولي در اينجا مطرح است، هيچ يك از اينها در اينجا مطرح نيست.

پس اصلاً اين روايت دلالت دارد بر اينكه صبي‌اي كه يحسن صناعة معامله‌ي با او اشكال ندارد! اولاً نمي‌آئيم اين را تخصيص براي آن اطلاقات رفع القلم قرار بدهيم، اگر ما باشيم، از يك طرف رفع القلم را داشتيم، لا يجوز أمر الغلام اين روايات را داشتيم، بيائيم بگوئيم به قرينه اين روايت سكوني تمام آن اطلاقات در موردتي است كه صبي لا يحسن صناعة. اما اگر صبي يحسن صناعة، اينكه صنعتي را دارد و وارد است در انجام كاري، معامله كردن با او به مقتضاي اين روايت اشكالي نداشته باشد و اساساً چرا اين روايت را در بحث يسيره آوردند؟ نکته‌اي كه در كلام امام هست و من در جاي ديگر نديدم اين است كه ايشان مي‌فرمايد «و مورد الرواية بمناسبة الصغير هو المعاملة في الأشياء اليسيرة مما تعارف ايكالها إليه» مورد روايت به خاطر غلام صغير، چون

غالباً در اشیاء صغیره معامله می‌کند بگوئیم پس مورد روایت این است! جواب ما این است که یحسن صنعة اختصاص به اشیاء سیره دارد؟ یحسن صنعة یعنی شارع آمده يك فرضي را در نظر گرفته که اگر يك صبي ممیز دوازده ساله يك صنعتي را بلد است، صنعت اعم از سیره و غیر سیره است، آمده معاملات این را ترتیب اثر داده، لذا این روایت اصلاً نمی‌شود بیائیم مسئله‌ی سیره را از آن استفاده کنیم، این روایت به نظر ما دلالت بر این دارد که صبي‌اي که یحسن صنعة معامله‌ي با او هیچ اشکالي ندارد، صبي‌اي که لا یحسن صنعة معامله‌ي با او کراهت دارد آن هم نهی کراهتی است.

نتیجه این می‌شود که می‌گوئیم معامله صبي صحیح است، فرض کنیم از اول يك روایت اینطوری داشتیم؛ او می‌گفت لا یصح أمر الغلام، این می‌گفت یصح أمر الغلام، منتهی این دومی بگوید یصح فیما إذا كان یحسن صنعة...

در این روایت از نظر جهت نوفلي وجود دارد که در 826 مورد در سند روایات وارد شده و توثیق صریح ندارد! اما چون فقهای امامیه بر روایات سکونی اعتماد دارند، فقط در يك جا صدوق من یادم هست که بر روایاتی که سکونی متفرد در آن هست اعتماد ندارد، اما سکونی مورد اعتماد فقهاست و روایاتی که سکونی نقل می‌کند مورد اعتماد فقهاست، بعضی از رجالیین و فقها خواستند از این توثیق نوفلي را هم استفاده کنند و در قالب موارد نوفلي از سکونی نقل می‌کند، حالا بعضی مثل مرحوم آقای خوئی و بعضی از شاگردان ایشان این روایت را به جهت ضعف سند کنار گذاشتند، اگر کنار باشد خیلی راحت می‌شوند، نه به درد اشیاء سیره و غیر سیره می‌خورد و نه تخصیص برای آن روایات می‌شود، اما اگر يك فقیهی این روایت را مورد اعتماد بداند حالا ببینیم با آن روایات این بیانی که ما عرض کردیم که آیا تخصیص می‌زند و قابل قبول است یا نه؟ البته کسی هم ندیدم که این تخصیص را زده باشد، مشککش هم همین است، یعنی ما در میان فقها فتوایی نداریم که اگر صبي یحسن صنعة معامله با او صحیح است و اگر نه صحیح نیست، این هم يك مشکلي است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. «أن المراد من كلمة (كسب) المضافة إلى كلمة (الغلام) في الرواية إما المعنى المصدري، أو يراد منها المكسوب المعبر عنه باسم المصدر و على الأول فالمراد من الكسب هو الكسب المتعارف: أعنى به مباشرة الصبي التجارة عند احتياج وليه الى ذلك، إلا أن هذه المباشرة ليست مباشرة استقلالية، بل مباشرة تبعية، و أن الصبي- وقتئذ- بمنزلة الآلة لوليه في إيجاد المعاملة بينه و بين المشتري. و قد تعارف هذا المعنى في الخارج كثيراً، إلا أن الامام عليه السلام قد نهى عنه تنزيها معللاً بأنه إذا لم يحصل من تجارته شيء سرق خوفاً من وليه. و القرينة على هذه الدعوى: قوله (عليه السلام) في صدر الرواية: نهى رسول الله (ص) عن كسب الإمام، فإنها ان لم تجد زنت، مع انه لا شبهة في نفوذ كسب الأمة بإذن مولاها. و يؤيد ما ذكرناه: أن النبي (ص) قد قيد النهي عن كسب الأمة و الغلام بعدم معرفتهما صناعة اليد، فإنه مع العلم بذلك لا يقع الصبي على السرقة، و لا أن الأمة تقع على الزنا، لأنه- وقتئذ- ينتفى ما يوجب السرقة و الزنا: أعنى به الفقر، ضرورة أنهما متمكانان من تحصيل المال. و على الثاني فالمراد من كسب الغلام ما يتحصله من الأموال بطريق الالتقاط، أو الاستعطاء، أو الحيازة من المباحات الأصلية، كما أن المراد من كسب الأمة على هذا الاحتمال ما تتحصله بإحدى الطرق المذكورة. و عليه فحكمة النهي عن كسب الغلام صيانته عن الاستراق من الناس كما أن حكمة النهي عن كسب الأمة محافظتها عن الفجور. و حينئذ فلا دلالة في تلك الرواية على نفوذ معاملات الصبي» مصباح الفقاهة، ج 3، صص 270 و 271.

[2]. «نعم، لا إطلاق فيها بالنسبة إلى مطلق معاملات؛ لكونها في مقام بيان حكم كراهة كسب من لا یحسن الصنعة، فلو احتمل اعتبار شرط في صحة معاملات، لا يمكن دفعه بها، فالقدر المتيقن منها صحته بإذن الولي. و يظهر منها عدم سقوط أفعاله و ألفاظه، و مورد الرواية- بمناسبة الصغير هو المعاملة في الأشياء اليسيرة مما تعارف إيكالها إليه. ثم إن الظاهر منها هو معاملات بمال نفسه، لا بمال غيره بوكالة منه أو إذنه؛ لأن سلب الكراهة عمن یحسن صنعة و استثناءه، ظاهر في أن الكسب المنهي عنه تنزيهاً هو الكسب بمال نفسه، و لو فرض التعميم لأجل التعليل، لا يحتمل الاختصاص بمال الغير و مورد الوكالة. و الإنصاف: أنها تدل على صحته في الجملة، سواء كان النهي متعلقاً بكسبه بالمعنى المصدري، أم بمكسوبه، و سواء كان النهي للتحريم، أو

التنزيه، و سواء كان المراد بالمكسوب ما في يده أعمّ من كسبه و غيره، أم اختصّ بما حصل بالكسب كما هو ظاهرها» كتاب البيع، ج 2، صص 47 و 48.